جغرافیای تاریخی سمرقند و بخارا

حبیب زمانی محجوب*

چکیده

سمرقند و بخارا، از شهرهای هویت‌دار و حادثه‌ساز شرق اسلامی‌اند که در درازنای تاریخ برجسته خود فراز و نشیب‌های گوناگون را پیموده و تاریخ و ادب از آنها به افتخار یاد کرده‌اند. این دو شهر بزرگ از مهم‌ترین شهرهای ماوراءالنهر به شمار می‌روند که همواره با اسطوره‌ها و تاریخ ایران همراه بوده و شاعران، عالمان و دانش‌مندان نام‌دار پارسی‌زبان فراوانی در دامان خود پرورده‌اند.

بی‌گمان، شناخت بهتر و روشن‌تر ویژگی‌های طبیعی و جغرافیایی و پیشینه تاریخی این شهرها، زمینه درک بهتر دگرگونی‌های سیاسی ـ اجتماعی و اقتصادی آنها را فراهم خواهد آورد. این پژوهش با ارزیابی جغرافیای تاریخی سمرقند و بخارا، اهمیت سیاسی، فرهنگی و تاریخی آنها را برمی‌رسد.

کلیدواژگان

بخارا، سمرقند، ماوراءالنهر، جغرافیایی فرهنگی ـ مذهبی، تاریخ ایران.



* کارشناس ارشد تاریخ.

درآمد

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را[1]

سمرقند و بخارا، دو شهر بزرگ ماوراءالنهر بودند. سرزمین ماوراءالنهر که میان رودهای جیحون و سیحون قرار داشت در نقشه جغرافیای سیاسی امروز، آسیای مرکزی خوانده می‌شود. این دو شهر در تقسیم‌بندی جغرافیایی، بخشی از ایالت سغد به شمار می‌آمدند. ایالت سغد (سغدیانای باستانی)، سرزمینی خرم و حاصل‌خیز میان آن دو رود و مهم‌ترین ایالت ماوراءالنهر بود و به باور بسیاری از جغرافی‌دانان، از جنّات اربعه[2] و از زیباترین و مصفاترین جاهای دنیا شمرده می‌شد[3].

این دو شهر در گذشته پاره‌ای از سرزمین گسترده ایران به شمار می‌رفتند و هم‌بستگی فرهنگی و تاریخی آنهارا با ایران نمی‌توان انکار کرد. گرچه آن سامان بیش از یک قرن پیش از حوزه اقتدار سیاسی ایران بیرون رفته، پیوندهای فرهنگی و تاریخی مردمانش با ایرانیان برجای مانده است. این پیوند تنگاتنگ تاریخی و جغرافیایی، ضرورت سامان‌دهی پژوهشی مستقل را در این‌باره اثبات می‌کند. این نوشتار، به نقل از منبع‌های معتبر و آثار جغرافی‌دانان پیشین، از وجه تسمیه، پیشینه و اهمیت تاریخی و فرهنگی و توابع و نواحی سمرقند و بخارا گزارش می‌دهد.

بخارا

این شهر از آبادترین و مهم‌ترین شهرهای ماوراءالنهر شمرده می‌شد؛ به‌گونه‌ای که هنگام فتوحات اعراب، اهمیت سیاسی و اقتصادی‌اش بیش از دیگر شهرهای این سرزمین و در عصر اسلامی سال‌ها «دار الاماره» بود و همین ویژگی موجب شد که جایگاه تاریخی خود را نگاه دارد.

هرچند بیش‌تر شهرهای ماوراءالنهر با آمدن اسلام رشد کردند، هیچ‌یک از آنها به عظمت و اهمیت بخارا نرسیدند. پیدایی مدرسه‌ها و مراکز علمی در بخارا، آن را به اوج

---

۱. دیوان حافظ.

۲. غوطه دمشق، نهر ابله بصره، شعب بوان فارس و سغد سمرقند را «جنات اربعه» می‌گویند.

۳. ر.ک: محمد بن‌حوقل، *سفرنامه* (ایران در صورة الارض)، ص ۲۱۰؛ عمادالدین اسماعیل ابوالفداء، *تقویم البلدان*، ص ۵۵۷؛ ابواسحاق ابراهیم اصطخری، *مسالک و ممالک*، ص ۲۲۶.

برتری رساند و از این‌رو، در دوره تاریخی ویـژه‌ای «قبـة الاسـلام» خوانـده و بـه زادگـاه فرهنگ و تمدّن ایرانی ـ اسلامی بدل شد[1].

الف) وجه تسمیه

منابع تاریخی و جغرافیایی گذشته به نام‌های گوناگونی از بخارا یاد کرده و هـر یـک از مورخان و جغرافی‌دانان، درباره وجه تسمیه آن چیزی گفته‌اند. برای نمونـه، برخـی از ایـن منابع نـام اصـلی بخـارا را «بُومجکَـث[2]» یـا «نُمُوجکَـث[3]»، «لمجکـت[4]» و «بمجکَـت[5]» می‌دانند. بمجکت بر پایه بررسی نقشه‌های اسلامی دوران گذشته، به ارگ گفته مـی‌شـده است[6]. برخی از تاریخ‌دانان بمجکت را مرکز بخارا خوانده‌اند[7]. چینیان در قرن پنجم پیش از میلاد، این شهر را «نومی» می‌خواندند. شاید این نام شکل مخفف نومجکث باشد. یـاقوت حموی، جغرافی‌دان بزرگ اسلامی در این باره می‌نویسد: «وجه تسمیه این شهر (بخـارا) را هرچند تجسس کردم، نیافتم[8]». ***تاریخ بخارا* و *آثارالبلاد*** با اسـتناد بـه حـدیثی از پیـامبر6 درباره این شهر، نام اصلی آن را «فاخره» دانسته‌اند که در گذر زمان به بخـارا بـدل گـشته است[9]. یاقوت حموی نیز در این‌باره می‌گوید که ایوب پیامبر به بخارا رسید و اهل بخـارا از او به خوبی پذیرایی کردند و او نیز در حق مردمان این شهر دعایی کـرد و از ایـن‌رو، ایـن شهر به فاخره ملقب شد[10].

برخی از محققان نیز برآنند که ریشه بخارا، واژه بودایی ویهـارا (Vihara) اسـت[11]. ایـن واژه سانسکریتی به دیرهای بودایی گفته می‌شد و بخارا به دلیـل وجـود دیرهـای بـودایی فراوانش چنین نام گرفت. گمان می‌رود که این نظریه به حقیقت نزدیک‌تر باشد[1].

---

۱. ***دائرةالمعارف بزرگ اسلامی***، ج ۱۱ ، ص۴۲۸.

۲. محمد بن‌حوقل، همان، ص۲۱۰؛ ابواسحاق ابراهیم اصطخری، همان، ص۲۳۹.

۳. ابوعبدالله محمد بن‌احمد مقدسی، ***احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم***، ج۲، ص۴۰۵.

٤. احمد بن محمود المدعو بمعین الفقراء، ***تاریخ ملازاده در ذکر مزارات بخارا***، ص۴.

۵. عطاملک جوینی، ***تاریخ جهانگشای***، ج۱، ص۷۶.

٦. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، همان، ص۲۲۹.

۷. محمد بن‌حوقل، همان، ص۲۱۰.

۸. شهاب‌الدین ابی‌عبدالله یاقوت الحموی، ***معجم البلدان***، ج ۱، ص۳۵۳.

۹. زکریا محمد بن‌محمود قزوینی، ***آثار البلاد و اخبار العباد***، ص۵۸۷؛ ابوبکر محمد بن‌جعفر نرشخی، ***تاریخ بخـارا***، ص۳۱.

۱۰. یاقوت حموی، همان، ص۲۷۴.

۱۱. فیتالی نومکین، ***بخاری***، ص۲۱.



عطاملک جوینی نیز در وجه تسمیه بخارا می‌نویسد:

... و اشتقاق بخارا از بخار است که به لغت مغان، مجمع علم باشد و این لفظ به لغت بت‌پرستان اُیغُور و خُتای نزدیک است که معابد ایشان را که موضع بتان است، بخار گویند[۲].

صاحب ***برهان قاطع*** نیز درباره واژه بخارا می‌گوید:

شهری است مشهور از ماوراءالنهر و مشتق از بخارست؛ به معنی بسیار علم و چون در آن شهر علما و فضلا بسیار بوده‌اند، بنابراین بدین نام موسوم شده است[۳].

گسترده‌ترین سخنان درباره نام‌های این شهر، در ***تاریخ بخارا*** گنجیده است. نویسنده این کتاب نیز در بخش «اسامی بخارا» می‌نویسد:

احمد بن‌محمد بن‌نصر می‌گوید که نام‌های بخارا بسیار زیاد است و در کتاب خویش نیمجکت آورده است و باز در جای دیگر دیدم بومسکت آورده است و به جای دیگر به تازی نبشته است. مدینه الصفریه؛ یعنی شارستان روئین و به جای دیگر به تازی مدینة التجار؛ یعنی شهر بازرگانان و نام بخارا از آن همه معروف‌تر است و هیچ شهر خراسان را چندین نام نیست و به حدیثی نام بخارا فاخره آمده است[۴].

ب) پیشینه تاریخی

بخارا پیشینه تاریخی بسیار کهنی دارد و از نخستین منطقه‌هایی است که قوم‌های بیابان‌گرد آن سوی جیحون در آن‌جا ماندند و یک‌جانشینی را آغاز کردند. دانسته‌های اندک و ناچیزی درباره تاریخ این شهر پیش از اسلام یافت می‌شود. هنوز جاهای مانده از عصر حجر قدیم در واحه بخارا کشف نشده است، اما این مسئله بر نبودن انسان در این سرزمین در این دوره دلالت نمی‌کند؛ زیرا چیزهایی از عصر مفرغ در این ناحیه به دست آمده است. برای یافتن «مساکن قدیم» در آن‌جا، حفاری‌های بسیار عمیقی باید صورت پذیرد که با توجه به قرار داشتن آنها در زیر واحه‌های مشروب، این کار به سختی سامان می‌یابد. به هر روی، محققان بخارا را از هزاره‌های پیش از میلاد (دوران پیش از تاریخ) مسکونی می‌دانند[۵].



---

۱. احمد رنجبر، *خراسان بزرگ*، ص۴۳.

۲. عطاملک جوینی، همان، ص۷۶.

۳. محمد حسین بن‌خلف تبریزی (برهان)، *برهان قاطع*، ج۲، ص ۱۱۶۵.

۴. ابوبکر محمد بن‌جعفر نرشخی، همان، ص۳۰.

۵. ریچارد. ن. فرای، *بخارا دست‌آورد قرون وسطا*، همان، ص۱۹.

برخی از خاورشناسان مانند بارتولد تأکید می‌کنند که بخارا به‌رغم بسیاری از شهرهای این منطقه، همواره در همین جای کنونی بوده و بر اثر گذشت زمان، مکانش تغییر نیافته است[1]. بر پایه گفته برخی از محققان پیشین‌تر از او، نام بخارا در منبع تاریخی سفرنامه هیسوآن‌تسانگ (۶۳۰ م)، جهان‌گرد بودایی‌مذهب چینی آمده[2]، اما اوستا که منبعی کهن درباره شهرهای باستانی شمرده می‌شود، نامی از آن نیاورده و تنها از ایالت سغد نام برده است. داستان‌های اسطوره‌ای، بخارا را از شهرهای مهم این دوران خوانده‌اند.

گرچه ناحیه ماوراءالنهر از دوران هخامنشیان (۳۳۰-۵۵۹ ق.م) به صحنه تاریخ آمده، نام واحه بخارا نه در کتیبه بیستون گنجیده و نه هردوت از آن یاد کرده است. البته مدارک و آثار فراوانی در این روزگار درباره اقتدار حکومت هخامنشیان (ساتراپ سغدیانا) در آن‌جا وجود دارد. بر پایه منابع تاریخی، اسکندر و جانشینان وی (۲۵۰-۳۳۰ ق.م) نیز سال‌ها بر بخارا حکم راندند و آن را به فرمان‌پذیری سیاسی خود واداشتند[3].

کتیبه‌های بودایی که باستان‌شناسان کشفشان کرده‌اند نیز از فراگیری قدرت کوشانیان[4] در بخارا حکایت می‌کند. کهن‌ترین آثار مربوط به سکونت انسان در ناحیه بخارا نیز تا کنون از همین دوره بوده و گرچه بخارا از گذشته پیشینه فرهنگی و اقتصادی داشته، از اواخر قرن پنجم میلادی رونق یافته و به یکی از شهرهای مهم منطقه بدل شده است؛ هنگامی که هفتالیان (۴۵۰-۵۶۳ م) به این ناحیه دست یافتند. بخارا در آن روزگار نومجکث خوانده می‌شد. هفتالیان بر واحه بخارا و بخش گسترده حوزه جغرافیایی فرهنگی شرق ایران حکم راندند. ترکان نیز چندی (اواسط قرن ششم میلادی) واحه بخارا را به قلمرو خود پیوستند، اما قدرت واقعی این سرزمین در دست حکم‌رانان محلی (بخاراخداه[5]) بود.

بخارخداه‌ها تا دوره اسلامی حکومت کردند و تسلط عربان نیز بر بخارا مانند تسلط ترکان بود؛ یعنی آنان نیز به همت فرمان‌روایان محلی (بخاراخداه‌ها) بر این سرزمین



۱. واسیلی ولادیمیریچ بارتولد، *ترکستان‌نامه*، ج ۱، ص ۲۴۰.
۲. ریچارد نلسون فرای، همان، ص ۲۴.
۳. همان، ص ۳۰.
٤. کوشان‌ها گروهی از قبایل یوئه‌چی بودند که پس از یکی شدن، امپراتوری نیرومندی پدید آوردند. امپراتوری کوشانیان نزدیک به سه قرن (اول تا چهارم میلادی) بر بخش مهمی از آسیای مرکزی و افغانستان حکم راند.
۵. ابوبکر محمد بن‌جعفر نرشخی، همان، ص ۱۵۹.

حکم راندند[1]. بخارا پس از ورود اسلام به این منطقه به یکی از مهم‌ترین مراکز تمدن اسلام بدل شد. این سرزمین در روزگار حکومت سامانیان (۳-۴ه‍ / ۲۷۹-۳۸۹ ق) به اوج رونق خود رسید و در آن زمان، پایتخت قلمرو سامانیان به شمار رفت. بخارا تا زمان مغولان، شکوه و عظمتش را نگاه داشت، اما پس از فتنه مغول (۶۱۶ ق)، این شهر و بخش مهمی از آثار بزرگ آن و هزاران جلد از کتاب‌های دانش‌مندان ایرانی نیز طعمه غارت و چپاول چنگیز و یاران او[2] و در آتش جهل و کینه مغولان خاکستر شد و یک قرن در خرابی و نکبت ماند. ***سفرنامه*** ابن‌بطوطه، سیاح معروف رومی که در قرن هشتم از بخارا گذشت، این سخن را تأیید می‌کند[3]. بخارا در این یک قرن به شهری متروک و بدون فعالیت بدل شد، اما پادشاهان تیموری پس از قدرت یافتن (۷۷۱-۹۱۶ ق) و برگزیدن سمرقند به پایتختی سلسله خود، به دلیل همسایگی این شهر با سمرقند، بدان توجه کردند. بخارا در روزگار آنان، دومین شهر و مرکز بازرگانی منطقه شد و به آبادانی روی نهاد. البته بخارا هیچ‌گاه آن شکوه پیشین را باز نیافت و چهره شکسته‌اش بهبود نیافت[4].

ج) توابع و بخش‌ها

بخارا توابع و روستاهای فراوانی داشت. خُجاده، مَغکان، بَمجکَث، طَواویس و زندَنه شهرهای شناخته شده‌ای درون دیوار بخارا بودند، اما طواویس از دیگر شهرها مهم‌تر می‌نمود[5]. نام باستانی طواویس «ارقود» است، اما عربان پس از رفتن بدان‌جا، نام طواویس را بر آن نهادند. نرشخی درباره دلیل این کار چنین می‌نویسد:

> و دیگر طواویس، نام او ارقود است و در وی مردمان بوده‌اند با نعمت و تجمل [و از تجمل] هر کسی در خانه یکی دو طاووس می‌داشته‌اند و عرب پیش از این طاووس ندیده بوده‌اند. چون در آنجا طاووس بسیار دیدند؛ آن دیه را «ذات‌الطواویس» نام کردند و نام اصلی او برخاست و بعد از آن ذات را نیز رها کردند و طواویس گفتند[6].

---

۱. احمد رنجبر، همان، ص۴۸.
۲. خواجه رشیدالدین فضل الله، ***جامع التواریخ***، ص ۳۵۹.
۳. شرف‌الدین ابوعبدالله محمد بن‌عبدالله طنجی (ابن‌بطوطه)، ***سفرنامه***، ص ۴۱۴.
٤. دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج۱۱، ص ۴۲۸.
۵. ابوعبدالله محمد بن‌احمد مقدسی، همان، ص۳۸۶.
٦. ابوبکر محمد بن‌جعفر نرشخی، همان، ص ۱۷.

طواویس بر پایه منابع تاریخی بازار معروفی داشته که هر سال نزدیک به ده روز برقـرار بوده است و مردم بسیاری از سراسر ماوراءالنهر برای داد و ستد کـالا و تجـارت بـه آن‌جـا می‌رفته‌اند[1]. زندنه در عصر سامانیان به بافتن نوعی پارچه به نام «زندنیجی» معروف بود و کارگاه‌های منطقه در بافتن این پارچه ذوق و سلیقه‌ای ویـژه‌ای بـه کـار مـی‌بردنـد. ایـن محصول به خارج از ایران حتی هندوستان نیز برده می‌شد و بهای آن با دیبـا برابـر بـود و پادشاهان آن را بسیار می‌خواستند[2].

رامتین و بَیکَند نیز از شهرهای مهم پیرامون بخارا بودند. بیکند از مهم‌ترین منطقه‌های تجاری و بازرگانی شمرده و «مدینه‌التجار» خوانده مـی‌شـد[3]. مورخـان، شـمار ربـاط‌هـای فراوان این شهر و محراب زیبـای مـسجد جـامع آن را در سرتاسـر مـاوراءالنّهر بـی‌همتـا دانسته‌اند[4]. رامتین نیز از دید پیشینه، جایگاهی ویژه داشت و بـه گفتـه نرشـخی، پایتخـت زمستانی امیران بخارا به شمار می‌رفت[5].

د) اهمیت تاریخی و فرهنگی

بخارا در درازنای تاریخ از مهم‌ترین شهرهای ایالـت سـغد و ناحیـه مـاوراءالنهر بـوده و کشف‌های باستان‌شناسان این دعوی را اثبات کرده است. همـه مورخـان و جغرافـی‌دانـان پیـشین نیـز بـه اهمیـت تـاریخ شـهر بخـارا اعتـراف کـرده‌انـد[6]؛ چنـان‌کـه اصـطخری آن را «دارالملک» همیشگی ماوراءالنهر خوانده است: «... و بـه هـر وقـت سـرای امـارات بخارا بوده است[7]».

بخارا از روزگاران پیش از اسلام نیز مهم شمرده می‌شد و جایگاه فرهنگـی آن، اهمیـت تاریخی‌اش را نیز حفظ می‌کرد. مردمان این ناحیـه از گذشـته دور دارای تمـدن بـوده‌انـد. کاوش‌های باستان‌شناسان و بررسی‌های تاریخی در این سال‌ها، این گفته را تأیید می‌کند. البته بخارا پس از ورود اسلام بدان‌جا و در دوران اسلامی رشد کـرد و در گـسترش تمـدن



۱. همان، ص۱۸؛ ابوالقاسم ابن‌احمد جیهانی، ***اشکال العالم***، ص۱۸۵؛ محمد بن‌حوقل، همان، ص ۲۱۶.
۲. ابوبکر محمد بن‌جعفر نرشخی، همان، ص ۲۱.
۳. عبیدالله بن‌عبدالله بن‌خردادبه، ***المسالک و الممالک***، ص۲۲؛ ابوبکر محمد بن‌جعفر نرشخی، همان، ص۲۶.
٤. همان، ص۲۵؛ بی‌نا، ***حدود العالم من المشرق الی المغرب***، ص ۳۳۰؛ ابواسـحاق ابـراهیم اصـطخری، همـان، ص ۲۴۵.
٥. ابوبکر محمد بن‌جعفر نرشخی، همان، ص۲۳.
٦. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۴۳۰.
۷. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، همان، ص ۲۳۹.

اسلامی بسیار تأثیر گذارد و به یکی از مراکز مهم فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جهان اسلام بدل گشت[۱].

پس از برگزیده شدن بخارا به پایتختی سلسله سامانیان، زمینه رشد و پیش‌رفت برای دانش‌مندان و فاضلان فراهم آمد؛ چنان‌که مدرسه‌ها و مکتب‌های این شهر، شهره آفاق شدند. دانش‌مندان و علما در این دوره از شرق جهان اسلام به بخارا سفر می‌کردند. ابومنصور ثعالبی در ***یتیمة الدهر*** می‌گوید که بخارا ادیبان و عالمان فراوانی به سوی خود جلب می‌کرد. این شهر در دامان خود به اندازه‌ای ادیب، شاعر، عالم و دانش‌مند پرورید که برخی از نویسندگان دوره‌های بعد، آثاری به انگیزه گردآوری و یادآوری نام آنان پدید آوردند[۲]. بخارا پس از روی آوردن دانش‌مندان بدان‌جا و رونق یافتن مراکز علمی‌اش، به اندازه‌ای از رشد و تعالی رسید که در بلاد شرق به قبة الاسلام ملقب شد[۳] و به گفته ثعالبی «مجمع عظمت و کعبه کشور و محل اجتماع مردان روزگار» گردید[۴]. این شهر را مهد اسلام[۵] و مدینةالسلام[۶] نیز خوانده‌اند.

روزگار سامانیان، دوره طلایی بخارا به شمار می‌رود، اما این شهر پس از منقرض شدن این سلسله نیز اهمیتش را از دست نداد. برای نمونه، عطاملک جوینی، مورخ نام‌دار قرن هفتم هجری، سال‌ها پس از انقراض آنان، بخارا را چنین توصیف می‌کند:

> بخارا از بلاد شرقی قبه اسلام است و در میان آن نواحی به مثابت مدینة السلام. سواد آن به بیاض نور علما و فقها آراسته و اطراف آن به طرف معالی پیراسته و از قدیم باز در هر قرنی مجمع نحایر علمای هر دین آن روزگار بوده است[۷].

بخارا در دوره‌های گوناگون تاریخی تا پیش از حضور سیاسی روس‌ها در آسیای میانه، به دلیل وجود مراکز مختلف علوم دینی در آن، با نام «بخارای شریف» شناخته می‌شد.



۱. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، همان، ص ۴۵۳.
۲. ر.ک: ابومنصور عبدالملک بن‌محمد بن‌اسماعیل الثعالبی، ***یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر***، ج ۴.
۳. احمد رنجبر، همان، ص۶۰.
٤. الثعالبی، همان، ص ۱۰۱.
۵. اراز محمد سارلی، ***ترکستان در تاریخ***، ص۲۶.
٦. احمد بن‌فضلان، ***سفرنامه***، ص ۱۶۳.
۷. عطاملک جوینی، همان، ص ۷۵.

هـ) آبادانی و رونق

جغرافی‌دانان قدیم، در آثار خود اندکی درباره اوضاع اقتصادی بخارا، نوع معیشت، وضع بازارها و صادرات و واردات آن سخن گفته‌اند، اما دو شهر سمرقند و بخارا به دلیل برخورداری‌شان از جایگاه مناسب و مساعد راهبردی و اقلیمی، همواره از رونق اقتصادی بسیاری بهره‌مند بودند. بخارا از آب و هوای بسیار خوب و رودخانه زرافشان (جیحون) نیز سود می‌برد و از این‌رو، شهری بسیار سرسبز و باصفا بود[1]. این شهر خاک حاصل‌خیزی داشت بوده و رود سغد مرتع‌ها و مزرعه‌های آن را سیراب می‌کرد و بنابراین، کشاورزی در آن‌جا بسیار رواج یافت.

صاحب *حدود العالم* درباره آبادانی بخارا می‌نویسد: «بخارا شهری بزرگ است و آبادان‌ترین شهری است اندر ماوراءالنهر و مستقر ملک شرق است[2]». اصطخری نیز در وصف بخارا چنین می‌گوید: «در همه اقلیم‌ها هیچ جایگاه خوش‌تر و با نزهت‌تر از ماوراءالنهر نیست؛ به‌خاصه بخارا و اگر کسی به قهندز بخارا بر شود چندان کی چشم کار کند جز سبز هیچ چیز نبیند[3]».

یاقوت در *معجم‌البلدان* حدیثی از پیامبر درباره بخارا می‌آورد. ایشان افزون بر وعده دادن مسلمانان به فتح بخارا، زیبایی‌ها و سرسبزی این شهر را توصیف می‌کنند[4]. ابن‌حوقل نیز که به بسیاری از بلاد اسلامی سفر کرد، در *صورة الارض* می‌گوید که در میان سرزمین‌های اسلامی، شهری با صفاتر و زیباتر از بخارا ندیده است[5]. او می‌نویسد:

> میوه‌های بخارا، سالم‌ترین و لذیذترین میوه‌های ماوراءالنهر است و حاصل‌خیزی بخارا به اندازه‌ای است که اگر کسی به قدر یک جریب زمین داشته باشد زندگی او با گروهی از منسوبان و خانواده وی تأمین خواهد شد[6].

گستره و شمار مردمان بخارا نیز در منطقه بی‌نظیر بود؛ چنان‌که بیش‌تر جغرافی‌دانان مسلمانی که از این شهر بازدید کرده‌اند، به این مطلب پرداخته‌اند[1]. برای نمونه، جیهانی در



---

۱. قحطان عبدالستار الحدیثی، *ارباع خراسان الشهیرة*، ص ۴۵۹.
۲. حدود العالم من المشرق الی المغرب، همان، ص ۳۲۱.
۳. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، همان، ص ۲۳۰.
٤. یاقوت حموی، همان، ص ۳۵۴.
۵. محمد بن‌حوقل، همان، ص ۳۲۹.
٦. همان، ص ۲۱۵.

این‌باره می‌گوید: «در همه خراسان و ماوراءالنهر، هیچ شهر انبوه‌تر از مردم و عمارت چون بخارا نباشد[2]». دهخدا نیز در *لغت‌نامه* زیر مدخل «بخارا» چنین می‌نویسد: «... گویند که بخارا در زمان پیشین چنان شهر عظیم بود که در عالم از آن نیکوتر کم‌تر بود[3]».

و) اهمیت اقتصادی و تجاری

بخارا به دلیل جایگاه جغرافیایی مناسب؛ یعنی قرار گرفتنش در مسیر راه ابریشم و وجود بازارهای فراوان در آن و بر اثر انبوهی جمعیتش، از رونق اقتصادی و تجاری ویژه‌ای برخوردار بود. بنابراین، افزون بر کشاورزی و دامداری، تجارت نیز در این شهر بسیار مهم شمرده می‌شد. دست‌آوردهای نفیس این شهر را تا شام و مصر و حتی روم می‌بردند و مسلمانان، بخارا را از همین روی «مدینة التجار» می‌خواندند. کارهای تجاری آن‌جا از دوره کوشانیان آغاز می‌شد. بخارا در همه دوره‌های تاریخی، شهری مهم برای عرضه کالاهای چین و آسیای غربی بود و کاروان‌هایی که از آسیای مرکزی می‌گذشتند، در این شهر اتراق می‌کردند.

روابط بازرگانی مردمان ماوراءالنهر با چینیان، در دوره امپراتوری کوشانیان بیش‌تر گسترش یافت و آیین بودا بر اثر این پیوندها به سرزمین چین راه یافت. قدرت‌یابی بازرگانان سغدی و چینی در پایانه قرن پنجم میلادی، موهبتی بزرگ بود؛ زیرا هنگامی که آنان بر بخشی گسترده‌ای از آسیای مرکزی و ماوراءالنهر حاکم شدند، امنیت راه‌های کاروان‌رو (گذرگاه کالاهای تجاری مناطق دوردست) و اهمیت تجاری بخارا افزون‌تر شد[4].

بخارا بازارهای فراوانی داشت که مهم‌ترین آنها را بازار معروف «ماخ» می‌توان برشمرد. این بازار را سالانه دو بار برپا می‌کردند و در آن، بُت خرید و فروش می‌شد[5]. نرشخی در *تاریخ بخارا* می‌نویسد:

> به بخارا [بازاری بوده است که آن را بازار ماخ روز خوانده‌اند، سالی دو بار؛ هر باری یک روز] بازار کردندی و هر باری که بازار بود [در وی...] زیادت از پنجاه‌هزار درم بازرگانی شدی[1].



---

۱. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، همان، ص ۲۳۹؛ محمد بن‌حوقل، همان، ص ۲۱۱.
۲. ابوالقاسم بن‌احمد جیهانی، همان، ص ۱۸۳.
۳. علی‌اکبر دهخدا، *لغت‌نامه*، ج۳، ص ۳۸.
٤. ریچارد.ن.فرای، *بخارا دست‌آورد قرون وسطا*، همان، ص ۲۵.
۵. ابوبکر محمد بن‌جعفر نرشخی، همان، ص ۲۹.

ابن‌حوقل در سفرنامه‌اش درباره روش بازرگانی در بخارا می‌نویسد:

> در اندرون و بیرون باروی شهر، بازارهای به هم پیوسته است که در مواقع معینی دایر می شوند و در آنها به داد و ستد چارپا و لباس و برده و کالاهای دیگر از قبیل روی و مس و ظروف و لوازم ذخیره‌ای می‌پردازند.[2]

بازارهای کوچک چند روزه‌ای نیز در شهرها و توابع بخارا برگزار می‌کردند که مردمان و بازرگانان پیرامون برای خرید و فروش به آنها می‌آمدند. بازار معروف طواویس یکی از این بازارها بود که در آن کالاهای معیوب و کهنه می‌فروختند. بازاری ده‌روزه نیز در شَرغ (یکی از روستاهای بخارا) در میانه زمستان باز می‌شد که بیش‌ترین کالای آن پوست گوسفند و چوب بود. هم‌چنین بازاری در یکی از دیگر توابع بخارا به نام دَرَخشِه وجود داشت که هر پانزده روز یک‌بار آن را برپا می‌کردند و در پایان سال بیست روز بر آن می‌افزودند و روز ۲۱ را نوروز می‌خواندند و کشاورزان اول سال را همان روز می‌شمردند و آن را نوروز کشاورزان می‌نامیدند.[۳]

کارهای صنعتی به‌ویژه بافندگی در بخارا پررونق بود. پارچه‌های ابریشمی، کتانی و پشمی که در این شهر و توابعش تولید می‌شد، از مهم‌ترین کالاهای بازرگانی به شمار می‌رفت. شاذُروان نیز که خواهان فراوانی داشت، از مهم‌ترین آثار صنعتی بخارا بود و بازرگانان بسیاری به داد و ستد آن می‌پرداختند. هر سال نماینده‌ای از سوی خلیفه بغداد می‌آمد و به جای خراج از این پارچه می‌برد. ابن‌حوقل درباره منسوجات بخارا می‌نویسد:

> جامه‌های پنبه‌ای معروف به بخاری که سنگین و محکم بافته شده و مورد توجه عرب است و نیز فرش (جاجیم و گلیم) و جامه پشمی برای رختخواب که به نهایت زیباست و زیلو و سجاده محراب، در بخارا و نواحی آن تهیه می‌شود و به عراق و سایر جاها صادر می‌گردد.[۴]

هم‌چنین دستار، نمد، کاسه‌های مسین و پوست دباغی شده و طناب‌های کنف، از محصول‌های صادراتی روستاهای پیرامون بخارا بود.[۵]

---

۱. همان.

۲. محمد بن‌حوقل، همان، ص ۲۱۷.

۳. نرشخی، همان، ص ۵۲.

٤. همان.

۵. گی لسترنج، ***جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی***، ص ۵۰۱.



ز) هنر معماری

بخارا دارای آثار بدیع معماری با سبک و روش معماری ایرانی است و از این دید در جرگه گنجینه‌های ارزش‌مند و یادگارهای هنری معماران گمنام ایرانی جای می‌گیرد. سازمان علمی ـ فرهنگی ملل متحد (یونسکو)، در در ۱۹۹۷ میلادی با توجه به آثار ارزش‌مند تاریخی بخارا، آن را در فهرست میراث تمدن جهانی گنجاند. بیش از صد اثر معماری یگانه مانند مدرسه‌های علوم دینی، مسجدها، آرام‌گاه‌ها و کاروان‌سراهای زیبا در این شهر هست که ظرافت و هنر به کار رفته در آنها، هر بیننده‌ای را جادو می‌کند. بنای ارگ بخارا، ساختمان موزه، آرام‌گاه امیر اسماعیل سامانی، بنای لب حوض دیوان بیگی، مساجد میرزا الغ بیگ و نمازگاه، عمارت چهار منار و مجموعه ستاره ماه، نمونه‌هایی از زیبایی‌های بخارایند[1].

ح) دانش‌دوستی مردمان بخارا

بخاراییان، پیشینه فرهنگی بسیار غنی‌ای دارند و عالمان و دانش‌مندان فراوانی از این سرزمین برخاسته‌اند و دامن پر برکت این شهر آنان را پرورش داده است. مولانا در وصف بخارا می‌گوید:

این بخارا منبع دانش بود / پس بخاراییست هر کآنش بود
دمبدم در سوز بریان می‌شوم / هرچه بادا باد آن‌جا می‌روم
گرچه دل چون سنگ خارا می‌کند / جان من عزم بخارا می‌کند[2]

همه مورخان و جغرافی‌دانان پیشین از فضل و دانش مردمان بخارا یاد کرده‌اند. جیهانی در این‌باره می‌نویسد: «مردمان بخارا در ادب و فضل بهتر از جاهای دیگرند به ماوراءالنهر[3]». مقدسی نیز در این‌باره می‌گوید:

> توده مردم با فقه و ادبیات سر و کار دارند. داوطلب مرزبانی بسیار، نادان اندک است. آن‌جا پایگاه شاهان مسلمان و مرکز دانش‌مندان بسیار است. جزء دانش‌مند و تفسیردان اندرزگویی نکند[4].

ابن‌حوقل نیز در شناساندن اهل بخارا چنین می‌آورد:

---

۱. «مروری بر تاریخ شهر بخارا میراث تمدن جهانی آسیای میانه»، نشریه *آبادی*، ۱۳۸۱/۵/۲۳.
۲. جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی)، *مثنوی معنوی*، دفتر سوم، ب ۳۸۰۶.
۳. ابوالقاسم بن‌احمد جیهانی، همان، ص ۱۸۵.
٤. ابو عبدالله محمد بن‌احمد مقدسی، همان، ج۲، ص ۴۰۶.



مردم آن در ادب و دانش و فقه و دین‌داری و امانت و حسن سیرت و خوش‌معاملگی و کم‌ضرر بودن و نیکی رساندن و بخشش و پاکی نیت، به مردم سایر نواحی خراسان برترند[1].

سمرقند

سمرقند از شهیرترین شهرهای سرزمین ماوراءالنهر و ایالت سغد و از پیشینه تاریخی درازی برخوردار است. قوم‌ها و قبیله‌های فراوانی مانند یونانیان (۳۲۸ ق.م)، هیاطله (۵ م)، ترکان (۵۵۷ م)، مغولان (۶۱۷ ق) و... به این شهر تاخته‌اند، اما به هر روی سمرقند مرکز نشر معارف اسلامی و مهد عالمان وارسته در درازنای قرون بوده و افراد برجسته‌ای به جهان اسلام فرستاده که آوازه برخی از آنان جهان‌گیر شده است.

الف) وجه تسمیه

روایت‌های گوناگونی درباره واژه سمرقند و سبب نام‌گذاری آن وجود دارد و افسانه و واقعیت در این‌باره به هم آمیخته است. برخی از محققان سمرقند، را معرّب «سمرکند» پهلوی و «مرکنده» یا «ماری کاندی» یونانی دانسته و برخی از آنان، سمران را نام عربی سمرقند خوانده‌اند[2]. شماری از مورخان و جغرافی‌دانان نیز برآنند که فردی از ملوک یمن به نام شِمر (شمر ابوکرب یا شمر بن‌افریقیس)، ناحیه کنونی سمرقند را تصرف و ویران کرد و از این‌رو، آن‌جا را شمرکند نامیدند؛ یعنی سرزمینی که شمر آن را ویران ساخت. این واژه به دلیل سنگینی‌اش رفته‌رفته به سمرقند بدل شد[3]. حمدالله مستوفی در این‌باره می‌نویسد:

> ... و بعد از او (اسکندر) به عهد ملوک‌الطوایفی، سمر نامی از نسل تبع جهت خصومتی که با اهل این دیار افتادش، آن را خراب کرد و بکند؛ چنان‌که هیچ عمارتی برپای نگذاشت. سپس آن را سمرکند خواند، عرب معرب گردانید سمرقند گفتند[4].

صاحب *برهان قاطع* روایت دیگری درباره وجه تسمیه سمرقند نقل می‌کند:

---

۱. محمد بن‌حوقل، همان، ص ۲۱۷.

۲. ابوبکر محمد بن‌جعفر نرشخی، همان، ص۲۰۶؛ یاقوت حموی، همان، ج ۳، ص ۲۴۶.

۳. همان؛ ابوبکر احمد بن‌اسحاق همدانی (ابن‌فقیه)، *مختصر البلدان*، ص ۱۷۲.

٤. حمدالله مستوفی قزوینی، *نزهة القلوب*، ص ۲۵۲.



سمرقند، معرب سمرکند است و معنی ترکیبی آن، ده سمر است و سمر نام پادشاهی بوده از ترک و ترکان. ده را کند گویند و این ده را او بنا کرده بوده است و به مرور زمان شهر شده است[1].

ابوطاهر خواجه سمرقندی در کتاب **سمریه** بیشتر در این‌باره سخن می‌گوید[2].

ب) پیشینه تاریخی

سمرقند از شهرهای کهن و بسیار قدیمی آسیای مرکزی است و تاریخ بنای آن به گذشته‌ای دور بازمی‌گردد. اسناد و مدارک و آثار تاریخی نوشته شده در این شهر نیز از قرن‌های سوم و چهارم پیش از میلاد بازمانده است. مورخان درباره بنیادگذار سمرقند بسیار سخن گفته‌اند. برای نمونه، برخی از روایت‌ها آن را افراسیاب، قهرمان نیمه‌افسانه‌ای *شاهنامه* فردوسی دانسته‌اند[3]. ادیب‌الممالک فراهانی در این‌باره می‌نویسد: «سمرقند را افراسیاب ساخته و آن‌جا را دارالملک خود قرار داده که به مرور خراب و ویران شده است[4]». نخستین بانی سمرقند به گفته قزوینی در ***آثار البلاد***، کیکاووس بن‌کیقباد است[5].

برخی از مورخان و جغرافی‌دانان، تُبَّع[6] را سازنده سمرقند خوانده‌اند[7]. جیهانی می‌نویسد: «سمرقند از بنای تبع است و نوشته‌اند که از صنعای یمن تا سمرقند هزار فرسنگ است[8]». ابن‌حوقل نیز می‌گوید: «برخی از مردم برآنند که تبع بانی شهر سمرقند است و ذوالقرنین آن را تکمیل کرده اپست[9]». اصطخری نیز چنین می‌نویسد: «من دروازه‌ای دیدم به سمرقند، روی در به آهن پوشیده و بر یک پاره از آن چیزی نبشته. از آنان پرسیدم. گفتند: این دروازه تبع نهادست و به زبان حمیری برین آهن نبشته است کی درّه صنعا تا سمرقند هزار فرسنگ است[10]».

---

۱. محمد حسین بن‌ضعف تبریز (برهان)، همان، ج ۱، ص ۷۴۷.
۲. ر.ک: ابوطاهر خواجه سمرقندی، **سمریه**، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.
۳. فیتالی نومیکن، ***سمرقند***، ص ۱۳.
٤. ادیب‌الممالک فراهانی، «آثار سمرقند»، مجله *ارمغان*، ش ۹، ص ۶۱۶.
۵. زکریا محمد بن‌قزوینی، همان، ص ۶۱۵.
٦. لقب پادشاهان یمن.
۷. محمد بن‌حوقل، همان، ص ۲۲۹؛ ابن‌فقیه همدانی، همان، ص ۱۷۶.
۸. ابوالقاسم بن‌احمد جیهانی، همان، ص ۱۸۷.
۹. محمد بن‌حوقل، همان، ص ۲۲۹.
۱۰. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، همان، ص ۲۴۸.

برخی از جغرافی‌دانان نیز اسکندر (۳۳۰–۳۲۳ ق.م) را بنیادکننده این شهر دانسته‌اند[1]. کهن‌ترین وصف موجود در پژوهش‌های تازه در این‌باره، نوشته ابن‌فقیه است که در آن به معرفی شهر سمرقند و حصارها و دروازه‌های آن می‌پردازد. وی اسکندر را بانی سمرقند دانسته است[2]. یاقوت نیز چنین می‌گوید و می‌افزاید اسکندر دور سمرقند حصاری بزرگ کشید و آن را به قلعه‌ای استوار بدل ساخت[3].

جامع‌ترین مطلب درباره سازنده سمرقند، در ***سمریه*** آمده است. نویسنده این کتاب می‌گوید:

> ابتدای عمارت قلعه این شهر از کیکاووس است و عمارت دویم از ملک تبع است و ملک تبع پادشاهی بود که درجانب ولایت یمن و عربستان بوده و این شهر را فتح کرده بوده است و عمارت سیم از آن ملک اسکندر است و ملک اسکندر بر دور قلعه سمرقند دیوار علی حده نهاده و آن را در حال «دیوار قیامت» می‌گویند و عمارت چهارم آن از امیر تیمور گورکان است[4].

محققان روسی هم‌روزگار که زمان پیدایی این شهر را ۵۳۰ پیش از میلاد می‌دانند، آیین دوهزار و پانصدمین سال تأسیسش را در ۱۹۷۰ میلادی برگزار کردند[5]. به هر روی، سمرقند از پیشینه تاریخی درازی برخوردار است.

نام سمرقند نیز مانند بخارا در کتیبه بیستون وجود ندارد و بر پایه منابع، رسیدن سپاهیان و فرمان‌روایان هخامنشی بدان‌جا معلوم نیست، اما اسکندر کبیر در ۳۲۸ پیش از میلاد، هنگام فتح مرزهای شرقی خود به این شهر وارد شد. وی فرمان داد که جوانان شهر را بکشند و مردمش را به بردگی ببرند. سپس آن را از بیخ و بن برکند و در نزدیکی آن شهر تازه‌ای بنیاد نهاد. شاید دلیل اینکه برخی از افراد، اسکندر را بانی سمرقند خوانده‌اند، همین کار او باشد. وی پس از تصرف این ناحیه، بناهایی در سمرقند برپا کرد وکوچ‌نشین‌هایی در منطقه پدید آورد که تا قرن‌های درازی پناه‌گاه فرهنگ و تمدن هلنیستی بود[6]. یونانیان، سمرقند را مارکاندا می‌خواندند.

---

۱. احمد رنجبر، همان، ص ۱۶۴.

۲. ابن‌فقیه همدانی، همان، ص ۱۷۵.

۳. یاقوت حموی، همان، ج ۳، ص ۲۴۶.

٤. ابوطاهر خوجه سمرقندی، همان، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

٥. ویلفرید بلانت، ***جاده زرین سمرقند***، ص ۱۲.

٦. ریچارد.ن.فرای، ***تاریخ باستانی ایران***، ص ۱۲۵.



سمرقند در دوران ساسانیان (۲۲۴-۶۵۱ م)، رونق و عظمت ویژه‌ای نداشت؛ تا اینکه هیاطله آن را از سیطره ساسانی درآوردند. هم‌چنین امیران مستقلی، در روزگار رنگ باختن قدرت ساسانیان در سمرقند و دیگر شهرهای ماوراءالنهر، بر این شهر حکم می‌راندند که در منابع تاریخی از آنان با نام ترخون یا اخشید یاد شده است[1].

هنگامی که اسلام به این منطقه آمد و مسلمانان به طور کامل آن را گرفتند، والیانی از سوی دستگاه خلافت برای اداره این سرزمین منصوب می‌شدند؛ تا اینکه مأمون خلیفه عباسی، در ۲۰۴ قمری ولایت سمرقند را به فرزندان اسد بن‌سامان سپرد. حکومت این ناحیه در روزگار طاهریان و صفاریان نیز در دست خاندان آل‌سامان بود. پس از قدرت یافتن سامانیان (۲۸۷ق)، اداره آن‌جا زیر نظر حکومت مرکزی این سلسله قرار گرفت و سمرقند از اهمیت و رونقی شگفتنی‌آور برخوردار شد[2].

سمرقند را پیش از قدرت یافتن غزنویان (۳۵۱- ۵۸۲ ق)، والیانی محلی اداره می‌کردند؛ تا اینکه سلطان محمود غزنوی (۳۸۶-۴۲۱ ق) این ناحیه را به قلمرو حکومت خود پیوست. بنابراین، سمرقند در عصر سلجوقیان به دست والیان منصوب از سوی پادشاهان سلجوقی می‌گشت[3]. آتش کشورگشایی و ویران‌گری مغولان و چنگیز در عرصه قدرت سیاسی، دامان سمرقند را نیز گرفت و این شهر به گورستان و ویرانه‌ای بدل گردید، اما دیری نگذشت که در عصر تیموریان (۷۷۱-۹۱۶ ق) پایتخت حکومت خوانده شد و دوباره شکوه و بزرگی پیشینش را فراچنگ آورد و به یکی از مهم‌ترین مراکز علمی ـ فرهنگی جهان اسلام بدل گشت. تیمور هنگام کشورگشایی خود، مردان بزرگ و هنرمندان شهرهای تصرف شده را با خود به سمرقند آورد تا ساختمان‌های باشکوه و عمارت‌های مجلل بر پای کنند و از این‌رو سمرقند، آبادترین شهر امپراتوری تیمور نام گرفت. جانشینان تیمور به‌ویژه الغ‌بیک (۸۵۰-۸۵۳ ق)، به سمرقند توجه کردند. برای نمونه، وی با برپایی مدرسه‌ها و مراکز علمی به‌ویژه رصدخانه معروف سمرقند، آن را پرآوازه ساخت.

حکومت سمرقند تا دوره صفویان (۹۰۵-۱۴۸ ق) در دست نواده‌های تیمور می‌گشت؛ تا اینکه شاه اسماعیل صفوی (۹۰۵-۹۳۰ ق) بر آن‌جا فرمان یافت[4]. اداره این منطقه

---

۱. ابن‌خردادبه، همان، ص ۳۱.

۲. ر.ک: سیدحسن احمدی‌نژاد، ***سیمای سمرقند***.

۳. احمد رنجبر، همان، ص ۱۶۸.

٤. اسکند بیگ ترکمان (منشی)، ***عالم‌آرای صفوی***، ج ۱، ص ۳۵۶.

پس از آن نیز تا قرن نوزدهم میلادی، به عهده دست‌نشانده‌های پادشاهان ایرانی و زمانی هم ازبکان بود؛ تا اینکه در ۱۸۶۸ میلادی به خاک شوروی پیوست و به‌آرامی از رونقش کاسته شد، اما پس از تجزیه شوروی پیشین و تأسیس جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته، به جامه مرکز اداری جمهوری ازبکستان درآمد و آبروی تاریخی‌اش را بازستاند[۱].

ج) شهرها و روستاها

سمرقند آبادی‌ها و شهرهای فراوانی داشت که وَرَغسَر، مایَمُرغ، سَنجَرفَغَن، ساودار و دَرغَم از مهم‌ترین آنها بودند. اُشتیخن، کُشانیه (کشانی) و وذار در شمال سمرقند قرار داشتند. کشانیه یا به گفته اصطخری کیسانیه[۲]، که قلب بلاد سغد خوانده می‌شد از اهمیت ویژه‌ای برخودار و شهری آباد بود[۳]. ابن‌حوقل در این‌باره چنین می‌نویسد:

> ناحیه کشانیه آبادترین شهرهای سغد است. این کشانیه و اشتیخن در بزرگی قریب یک‌دیگرند؛ جز آنکه کشانیه بزرگ‌تر و آبادتر و روستاهای آن پر نعمت‌تر و مردم آن بزرگوارتر و در ظاهر آراسته‌ترند و از همه مردم سغد توان‌گرتر[۴].

شهرهای مهم کرمینیه، دَبوسیه و رابِنجان، میان سمرقند و بخارا و کِش و نخشب در نواحی جنوبی سمرقند بودند. نخشب که اعراب آن را نسف می‌خواندند، زادگاه مقنع امام سپیدجامگان بود و اهمیت فراوانی داشت.

د) اهمیت فرهنگی و مذهبی

سمرقند پیشینه دراز تاریخی و نامی بلند آوازه دارد؛ زیرا از روزگاران گذشته، مهد علم و دانش بوده است. البته سمرقند در عهد باستان به اندازه دوران اسلامی مهم شمرده نمی‌شد، اما پس از ورود اسلام، این شهر نیز مانند بسیاری از شهرهای سرزمین ماوراءالنهر در مسیر رشد و بالندگی قرار گرفت و بزرگان و دانش‌مندان بسیاری از آن‌جا برخاستند و نامش را در سراسر بلاد اسلامی پراکندند[۵].

---

۱. احمد رنجبر، همان، ص ۱۷۱.

۲. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، همان، ص ۲۵۴.

۳. محمد بن‌حوقل، همان، ص ۲۲۷.

٤. همان.

۵. درباره افراد برجسته تاریخی که از این سرزمین برخاسته و یا در آن‌جا مدفون شده‌اند، ر.ک: محمد بن‌عبدالجلیل سمرقندی، ***قندیه و سمریه***؛ سیدحسن احمدی‌نژاد، ***سیمای سمرقند***، ص۵۶ به بعد.



برخی از عالمان و بزرگان سمرقند، در گستراندن اسلام در ایـن سـرزمین بـسیار تـأثیر گذاردند که محمد بن‌مسعود عیاشی معروف به عیاشی سمرقندی، از نام‌آورترین آنان است. وی در پایان قرن سوم و آستانه قرن چهارم هجری می‌زیست و شاید معاصر ثقه الاسـلام کلینی بوده باشد[۱]. شخصیت ابوعبدالله جعفر رودکی سمرقندی؛ یعنی پدر شعر فارسـی نیـز از دیگر کسانی است که نام سمرقند را در تاریخ ادب این سرزمین پـرآوازه سـاخت[۲] زبـان مردم این سرزمین همچون بخارا، سغدی بود و گویشی از فارسی به شمار می‌رفت.

این شهر که کانون مانویان ماوراءالنهر بود، از دید مذهبی نیز اهمیـت ویـژه‌ای داشـت. مانویان اقلیتی مستقل و آزاد در این ناحیه بودند. صـاحب ***حـدودالعالم*** بـا اشـاره بـه ایـن مطلب می‌گوید که آنان در آن هنگام نغوشاک خوانده می‌شـدند[۳]. شهرسـتانی در ***الملـل و النحل*** پس از توضیح درباره مذهب مزدکی، از وجود پیروان برخی از فرقه‌های آن در سـغد و سمرقند یاد می‌کند[۴]. آیین مسیحیت نیز از دین‌هایی بود کـه پیـروان ویـژه‌ای در ناحیـه سمرقند داشت. ابن‌حوقل که سال‌ها پـس از ورود اسـلام بـدان‌جـا سـفر کـرده اسـت، از روستایی به نام «شاوذار» در جنوب سمرقند نام می‌برد. این روستا با دیری معروف به نـام «دره‌کرد»، کانون مسیحیان شمرده می‌شد و هر سال گروه بسیاری از آنان بـرای عبـادت به آن‌جا می‌رفتند[۵].

هرچند ادیان و مذاهب، پیروان و پایگاه‌هایی برای تبلیغ در سمرقند داشتند، هیچ‌یـک از آنها نتوانستند از دین اسلام پیش‌تر بروند و همانند آن رشد و رونق یابند. این شهر در دوره حکومت‌های اسلامی، کانون بزرگان دین بود و علمای این دیار در گستردن دین و مذهب در آن‌جا بسیار کوشیدند. همین روی‌داد موجب شد که سمرقند از دید دینی نیز، بسیار مهم شمرده شود.

هـ) شکوه و آبادانی

سمرقند به دلیـل بهـره‌منـدی‌اش از ویژگـی‌هـای جغرافیـایی و اقتـصادی مناسـب، از مهم‌ترین شهرهای ماوراءالنهر شمرده می‌شـده اسـت و بـیش‌تـر جغرافـی‌دانـان آن را بـا

۱. علی دوانی، *مفاخر اسلام*، ج۲، ص ۳۱۰.
۲. احمد رنجبر، همان، ص ۱۷۳؛ فیتالی نومکین، همان، ص ۱۳.
۳. *حدودالعالم*، همان، ص ۳۳۱.
٤. شهرستانی، *الملل و النحل*، ص ۴۲۸.
۵. محمد بن‌حوقل، همان، ص ۲۳۵.



شکوه‌ترین و زیباترین شهرهای این منطقه نامیده‌اند. یعقوبی در *البلدان* از سمرقند با نام کشور یاد کرده و آن را یکی از باشکوه‌ترین، ارجمندترین و نیرومندترین بلاد این ناحیه خوانده است[1]. مقدسی نیز سمرقند را مرکز سرزمین خوانده و نوشته است:

> سمرقند شهری کهن و ثروت‌مند و محترم و مرکزی زیبا و دلگشا و مرفه است. بردگان بسیار، آب فراوان و راه برای زندگانی مرفه باز است[2].

ابن‌فقیه درباره اقلیم به معنای سمرقند می‌نویسد: «هیچ شهری در جهان پاکیزه‌تر وخوش آب و هواتر و خوش منظره‌تر از سمرقند نیست[3]». نویسنده **سمریه** نیز با توصیف آب و هوای سمرقند و میوه‌های آن می‌گوید: «در چهار فصل هوای این شهر نیک و معتدل است، بنابرآن [آن را] سمرقند فردوس مانند می‌گویند[4]».

گمان می‌رود که آب و هوای مناسب و حاصل‌خیزی منطقه و گذشتن رود سغد از کنار این شهر، مهم‌ترین عوامل سرسبزی و آبادانی آن بوده باشند. آب و هوای متنوع و خوب این سرزمین، رونق کشاورزی و پس از آن کشت محصولات گوناگون را به دنبال می‌آورد؛ چنان‌که همه مردمان ماوراءالنهر از محصولات کشاورزی سمرقند بهره می‌بردند. فندق و بادام، از صادرات روستاهای سمرقند بود و گونه‌های غلّه و میوه در این ناحیه تولید می‌شد، اما سمرقند را با کاغذ مرغوبش می‌شناختند. کاغذ از محصولات گران‌بهای موجود در مسیر جاده ابریشم و پی‌آمد هنر مردم این دیار بود که سال‌ها تا دورترین جاهای دنیا می‌رفت و همه را به تحسین برمی‌انگیخت[5].

قزوینی در *آثارالبلاد* در این‌باره می‌نویسد: «و از سمرقند اشیای غریبه به ولایات برند؛ از آن جمله، کاغذی است که او را سمرقندی گویند و در هیچ‌جا به آن خوبی نباشد مگر در چین[6]». نویسنده ***حدودالعالم*** در وصف کاغذ سمرقند می‌گوید: «و از وی کاغذ خید کی به همه جهان می‌برند[7]».



---

۱. ابن‌واضح یعقوبی، *البلدان*، ص ۶۹ ـ۹۶.
۲. ابوعبدالله محمد بن‌احمد مقدسی، همان، ص ۴۰۱–۴۰۳.
۳. ابن‌فقیه همدانی، همان، ص ۱۷۷.
٤. ابوطاهر خواجه سمرقندی، همان، ص ۱۴۰.
۵. سیدحسن احمدی‌نژاد، همان، ص ۱۸.
٦. زکریا محمد بن‌محمود قزوینی، همان، ص ۶۱۷.
۷. *حدودالعالم*، همان، ص ۳۳۱.

بر پایه روایت‌های تاریخی، منطقه سمرقند از منابع طبیعی و معدنی سرشار بود و در آن ذغال‌سنگ فراوانی وجود داشت و افزون بر آن گچ سفید، زاج، نوشادر و سنگ ساختمان هم یافت می‌شد. طلاشویی نیز در مجرای رود زرافشان (جیحون) رایج بود.

سمرقند را بیش از هر چیز، جایگاه راهبردی (استراتژیک) ـ جغرافیایی آن مهم می‌نمود؛ یعنی این شهر بر سر راه قافله‌های بازرگانی هند، خراسان، چین و سرزمین ترکان قرار داشت و کالاهای گوناگون نقاط مختلف جهان در بازار این شهر یافت می‌شد. از این‌رو، سمرقند را بندر بزرگ تجاری ماوراءالنهر می‌نامیدند[1]. نزدیکی و مجاورت ماوراءالنهر به قلمرو چینیان، از مهم‌ترین عوامل رونق یافتن تجارت و بازرگانی این سرزمین به‌ویژه سمرقند به شمار می‌آمد؛ زیرا بازرگانان سمرقند، بیش‌تر با چینیان داد و ستد می‌کردند[2].

صاحب *حدودالعالم* درباره اوضاع بازرگانی سمرقند می‌نویسد: «سمرقند، شهری بزرگ است و آبادان است با نعمت‌های بسیار و جای بازرگانان همه جهان است[3]». جیهانی سمرقند را بندر تجاری ماوراءالنهر می‌خواند: «سمرقند، فرضه ماوراءالنهر است و مجمع بازرگانان و همه متاع‌ها بدان‌جا آرند و از آن‌جا به شهرها برند[4]». محل تجمع و مرکز بازارهای سمرقند، محلی به نام «رأس‌الطاق»، از آبادترین نقاط شهر بود[5] و کالاهای گوناگون فراوانی برای خرید و فروش در آن‌جا وجود داشت.

تجارت برده در سمرقند از رونق ویژه‌ای برخوردار بود؛ چنان‌که منابع تاریخی آن را «جای جمع آمدن بردگان ماوراءالنهر و پرورش‌دهنده بهترین برده‌ها» دانسته‌اند[6]. البته خرید و فروش غلامان و کنیزان ترک، بیش از داد و ستد دیگر بردگان رواج و اهمیت داشت و جامه‌های زربفت، پارچه‌های دیبا، دیگ‌های مسین، زین و لگام اسب و شیشه نیز از تولیدات و صادرات سمرقند بود.



و) هنر و معماری

سمرقند از دید آثار هنری و معماری، در ناحیه ماوراءالنهر بی‌همتاست. امروزه بر اثر کاوش‌های باستان‌شناسان، آثار فراوانی از این سرزمین به دست می‌آید که هنرمندی مردم

۱. محمد بن‌حوقل، همان، ص ۲۲۱.

۲. و.و. بار تولد، *آبیاری در ترکستان*، ص ۱۴.

۳. *حدودالعالم*، همان، ص ۲۳۱.

٤. ابوالقاسم بن‌احمد جیهانی، همان، ص ۱۸۶.

۵. ابوعبدالله محمد بن‌احمد مقدسی، همان، ج۲، ص ۴۰۲.

٦. ابوالقاسم بن‌احمد جیهانی، همان، ص۱۸۷؛ محمد بن‌حوقل، همان، ص ۲۲۱.

آن را نشان می‌دهد. مجموعه «گنجینه جیحون»، یکی از آنها و نماینـده بزرگـی و شـکوه فرهنگ سغدی معماران این سرزمین است که در پدید آوردن بناهای زیبا و شگرف بـسیار توان‌مند بودند. هم‌چنین ساخت رباط و چاپارخانه‌های زیبا، نمونـه‌ای از معمـاری درخـشان این منطقه بود که به دلیل رونق بازرگانی در آن‌جا، بسیار رواج داشت.

پس از ورود اسلام به منطقه نیز هنر معمـاری ایـن سـرزمین رشـد و گـسترش یافـت. مسجدها و مکان‌های مذهبی و آرام‌گاه‌های باشکوه و بزرگ، در دوره‌های بعـد سـیاحان و دانش‌مندان بسیاری را به این شهرها می‌کشاند. بیش‌تر این بناها از عصر تیموریـان (دوره شکوه و بزرگی سمرقند) بر جای مانده است و سـبک دوره تیمـوری در ایـن شـهر تجلـی می‌کند. آثاری مانند مسجد بی‌بی خانم، مقبره امیـر تیمـور گورکـانی، مدرسـه الـغ‌بیـگ و رصدخانه معروف آن، سخن‌گوی هنر معماری درخشان این سرزمینند.

نتیجه

سرزمین ماوراالنهر از گذشته‌های دور هویت و شهرتش را از ایالت سغد و دو شهر بزرگ آن؛ یعنی سمرقند و بخارا گرفته است. این شهرها در کنار رود زرافشان (جیحون) بودنـد و به همین دلیل زمین حاصل‌خیز و آب و هوای بسیار خوبی داشتند. بیش‌تر جغرافـی‌دانـانی که این منطقه را دیده و به ارزیابی جغرافیای طبیعی، آب و هوا و وضع مستعد این دو شهر پرداخته‌اند، آن را با عنوان «یکی از جنّات اربعه دنیا» ستوده‌اند.

این دو شهر پیشینه تاریخی بسیار کهنی دارند و قوم‌ها و قبیله‌های فراوانی در درازنـای تاریخ به آنها هجوم آورده‌اند. حمله‌های یونانیان، کوشانیان، هون‌ها و اقوام تـرک پـیش از اسلام، هجوم مسلمانان در نخستین قرن‌های اسلامی و حمله‌های ویـران‌گـر مغـولان در دوره‌های پسین‌تر، نمونه‌هایی از این تاخت و تازهاست.

سمرقند و بخارا در تاریخ سیاسی و اجتمـاعی منطقـه بـسیار تـأثیر گذاردنـد؛ چنـان‌کـه سمرقند مرکز سیاسی و بخارا پایگاه مذهبی این ناحیه به شـمار مـی‌رفـت. ایـن دو شـهر بزرگ، تمدنی کهن و میراث فرهنگی بسیار درخشانی داشتند و روزگار درازی، مهد تمـدن و ادب و هنر و فرهنگ و سال‌ها از اعتبـار سیاسـی، اقتـصادی و هنـری برخـوردار بودنـد. امروزه نیز آنها را از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین شهرهای آسیای مرکزی می‌شمارند و بی‌گمان، این اهمیت از میراث درخشان فرهنگی و جایگاه و پیشینه تاریخی آنها سرچشمه می‌گیـرد که پیوندی کهن با تاریخ و فرهنگ ایران‌زمین دارد.



کتاب‌نامه

۱. ابن‌بطوطه، شرف‌الدین ابوعبدالله محمد بن‌عبدالله (۱۳۵۹)، ***سفرنامه***، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۲. ابن‌حوقل، محمد (۱۳۶۶)، ***سفرنامه ابن حوقل*** (ایران در صورة الارض)، ترجمه و توضیح جعفر شعار، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.

۳. ابن‌خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن‌عبدالله (۱۳۷۰)، ***المسالک و الممالک***، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران، مترجم.

۴. ابن‌فضلان، احمد (۱۳۵۵)، ***سفرنامه***، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، چاپ دوم، تهران، شرق.

۵. ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل (۱۳۴۹)، ***تقویم البلدان***، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ اول، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

۶. احمدی‌نژاد، سیدحسن (۱۳۷۳)، ***سیمای سمرقند***، تهران، سازمان انتشارات تبلیغات اسلامی.

۷. اسکنر بیگ ترکمان منشی (۱۳۵۰)، ***تاریخ عالم‌آرای عباسی***، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.

۸. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۶۸)، ***مسالک و ممالک***، به کوشش ایرج افشار، چاپ سوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۹. بارتولد، واسیلی ولادیمیریچ (۱۳۷۷)، ***جغرافیای تاریخی ایران***، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

۱۰. ــــ (۱۳۵۳)، ***گزیده مقالات تحقیقی***، ترجمه کریم کشاورز، تهران، امیرکبیر.

۱۱. ــــ (۱۳۶۶)، ***آبیاری در ترکستان***، ترجمه کریم کشاورز، چاپ دوم، تهران، مؤسسه انتشارات آگاه.

۱۲. بلانت، ویلفرید (۱۳۶۳)، ***جاده زرین سمرقند***، ترجمه رضا رضایی، تهران، جان‌زاده.

۱۳. بلنتیسکی، آ (۱۳۷۱)، ***خراسان و ماوراءالنهر*** (آسیای میانه)، ترجمه پیروز ورجاوند، چاپ دوم، تهران، مرکز اسناد فرهنگی آسیا.



۱۴. بی‌نا (۱۳۷۲)، ***حدود العالم من المشرق الی المغرب***، ترجمه میرحسین شاه، تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران، دانش‌گاه الزهرا.

۱۵. تبریزی (برهان)، محمد حسین بن‌خلف (۱۳۶۱)، ***برهان قاطع***، به اهتمام محمد معین، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر.

۱۶. الثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن‌محمد بن‌اسماعیل (۱۳۷۷ق)، ***یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر***، تصحیح محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره، السعاده.

۱۷. جوینی، عطاملک عطاءالدین (۱۳۷۰)، ***تاریخ جهان‌گشای جوینی***، چاپ چهارم، تهران، ارغوان.

۱۸. جیهانی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۶۸)، ***اشکال العالم***، ترجمه عبدالسلام کاتب، تصحیح فیروز منصوری، مشهد، آستان قدس رضوی.

۱۹. الحدیثی، قحطان عبدالستار (۱۹۹۰م)، ***ارباع خراسان الشهیره***، بصره، دارالحکمه.

۲۰. الحموی الرومی البغدادی، شهاب‌الدین ابی‌عبدالله یاقوت بن‌عبدالله (بی‌تا)، ***معجم‌البلدان***، تحقیق فرید عبدالله العزیز الجندی، بیروت، بی‌جا.

۲۱. دوانی، علی (۱۳۶۶)، ***مفاخر اسلام***، تهران، امیرکبیر.

۲۲. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۲)، ***لغت‌نامه***، تهران، دانش‌گاه تهران.

۲۳. رشیدالدین فضل الله (۱۳۶۲)، ***جامع التواریخ***، چاپ دوم، تهران، اقبال.

۲۴. رنجبر، احمد (۱۳۶۳)، ***خراسان بزرگ***، تهران، امیرکبیر.

۲۵. سارلی، اراز محمد (۱۳۶۴)، ***ترکستان در تاریخ***، تهران، امیرکبیر.

۲۶. سمرقندی، محمد بن‌عبدالجلیل (۱۳۶۷)، ***قندیّه و سمریّه***، به کوشش ایرج افشار، تهران، مؤسسه فرهنگی جهان‌گردی.

۲۷. فرای، ریچارد نلسون (۱۳۴۸)، ***بخارا، دست‌آورد قرون وسطا***، ترجمه محمود محمودی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۲۸. ــــ (۱۳۸۰)، ***تاریخ باستانی ایران***، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۹. لسترنج، گی (۱۳۷۳)، ***جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی***، ترجمه محمد عرفان، چاپ چهارم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.



۳۰. المدعو المعین الفقراء، احمد بن‌محمود (۱۳۳۹)، ***تاریخ ملّازاده در ذکر مزارات بخارا***، به اهتمام احمد گلچین سمعانی، تهران، کتاب‌خانه ابن‌سینا.
۳۱. مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر بن‌احمد بن‌نصر (۱۳۶۲)، ***نزهة القلوب***، تهران، دنیای کتاب.
۳۲. مقدسی، ابوعبدالله محمد بن‌احمد (۱۳۶۱)، ***احسن‌التقاسیم فی معرفة الاقالیم***، ترجمه علی‌نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۳۳. موسوی بجنوردی، کاظم (۱۳۸۱)، ***دائرةالمعارف بزرگ اسلامی***، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۳۴. نرشخی، ابوبکر محمد بن‌جعفر (۱۳۶۳)، ***تاریخ بخارا***، ترجمه ابونصر احمد بن‌محمد بن‌نصر القباوی، تصحیح سید محمدتقی مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران، توس.
۳۵. نومکین، فیتالی (۱۹۹۵م)، ***بخاری***، ترجمه صلاح صلاح، ابوظبی، المجمع الثقافی.
۳۶. ـــــ (۱۹۹۶م)، ***سمرقند***، ترجمه صلاح صلاح، ابوظبی، المجمع الثقافی.
۳۷. هروی، جواد (۱۳۷۱)، ***ایران در زمان سامانیان***، مشهد، نوند.
۳۸. همدانی، ابن‌اسحاق (ابن فقیه) و ابوبکر احمد بن‌محمد (۱۳۴۹)، ***مختصرالبلدان***، ترجمه ح. مسعود، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۳۹. یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب / ابن‌واضح (۱۳۵۶)، ***البلدان***، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب.

